

سید محمدکاظم سجادیپور^۱

خزر در مرکز مناطق شمالی ایران قرار دارد و اتصال‌دهنده آسیای مرکزی و قفقاز بوده و به‌عنوان بزرگترین دریای محصور جهان و پیونددهنده آسیا و اروپا، مسیحیت و اسلام، جهان ایران و جهان ترک زبان در دوران اخیر ترکیب خاصی از استراتژی و اقتصاد بین‌المللی را بوجود آورده است. از زمان پیدایش و بهره‌برداری از منابع انرژی در این منطقه که به سال ۱۸۷۰ برمی‌گردد، خزر، آئینه‌ای از مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی بوده و آنچه در این میان نقش تعیین‌کننده داشته، ابعاد سیاسی کنترل منابع نفتی بوده که بنوبه خود به تحولات بزرگ اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی منجر شده است. عنصر سیاسی و سیاست خارجی جزئی پایدار از مدیریت منابع انرژی این منطقه در دو قرن گذشته می‌باشد.

به‌طور مشخص حضور عنصر سیاست خارجی در فعل و انفعالات انرژی منطقه را می‌توان در سه دوران، به‌طور اجمالی مرور کرد. دوران اول که نیم قرن قبل از پایان تزارها را شامل می‌گردد با فعالیت دو برادر انگلیسی بنام‌های رابرت نوبل^۲ و لودویگ نوبل^۳ در ۱۸۷۰ آغاز می‌شود. این دو برادر امتیاز بهره‌برداری و پالایش نفت حوزه باکو را بدست آوردند. جالب آنکه چگونگی صدور منابع نفتی این منطقه به خارج از خزر از همان دوران، موضوعی جدی بوده و در ۱۸۹۲ کمپانی ساموئل^۴ طرح صدور نفت از باکو به بندر باتومی و از آنجا به کانال سوئز و از کانال سوئز به خاور دور را دنبال می‌کند. سیاست خارجی بریتانیا مدافع حضور شرکت‌های نفتی بوده و عنصر انگلیسی برجسته‌ای را در این دوران شاهد هستیم پایان این دوران با جنگ جهانی اول همراه

۱. سیدمحمدکاظم سجادیپور سفیر جمهوری اسلامی ایران در ژنو است.

2. Robert Nobel

3. Ludwig Nobel

4. Samuel

است که در آن بدست آوردن کنترل منابع انرژی باکو هدفی استراتژیک برای عثمانی و آلمان بود و باکو در این منازعات نظامی بین نیروهای انگلیسی و عثمانی مبادله شد.

دوران دوم، دوران تسلط بیش از هفت دهه بلشویک‌هاست که در آن براساس تقسیم کار درون اتحاد شوروی، حوزه باکو تبدیل به یکی از اصلی‌ترین منبع تأمین انرژی شده و نفت قزاقستان عمدتاً به تأمین منابع صنایع نظامی اختصاص می‌یابد. در این میان در دوران جنگ دوم جهانی، آلمان هیتلری، عملیات موسوم به اِدل وایز^۱ را برای کنترل منابع انرژی طراحی ولی به آن دست نمی‌یابد. در دوران جنگ سرد، باثبات نسبی استراتژیک تسلط شوروی بر منابع نفتی این حوزه با عدم دسترسی سایر بازیگران به این دریای بسته همراه می‌گردد. فقط در سال‌های پایانی جنگ سرد است که در قالب همکاری دو ابرقدرت، کمپانی آمریکایی شورون^۲ اجازه فعالیت در حوزه قزاقستان را می‌یابد که این بنوبه خود سیستم همکاری‌های بعدی نفتی آمریکا را فراهم می‌آورد.

اگر از آنچه که گفته شد این استنباط طبیعی بنظر می‌رسد که بهره‌برداری از منابع انرژی در خزر با سیاست بین‌الملل پیوند خورده است، این مفهوم در دوران سوّم که دوران بعد از فروپاشی را در بر می‌گیرد به مراتب پیچیده‌تر می‌گردد، از آن جهت که این دریای بسته، باز می‌شود؛ در جایگاه جهانی قدرت آمریکا تحول بوجود آمده و تعداد بازیگران بومی و منطقه‌ای چند برابر می‌شود و لذا نحوه و روش سیاسی هر کدام از بازیگران در سامان نهایی معادلات مربوط به بهره‌برداری از آن در این دوران از اهمیت خاصی برخوردار است و در این میان چگونگی رفتار ایالات متحده و سیاست خارجی آن کشور در زمینه مسائل انرژی دریای خزر موضوعی در خور تعمق و تأمل می‌باشد.

در این خصوص، طی دوران بیش از یک دهه‌ای که از فروپاشی شوروی می‌گذرد،

1. Edelweiss

2. Chevron

پرسش‌های مختلفی درباره رفتار ایالات متحده قابل طرح می‌باشد که در بین آنها، این سه پرسش کلیدی تر و حساس تر به نظر می‌رسد.

۱. آمریکا در تئوری و عمل چه سیاست‌هایی را در قبال انرژی در مناطق شمالی ایران دنبال کرده است و ریشه این فکر و عمل چیست؟

۲. پی‌آمدهای مفهوم پردازی خاص آمریکا از مناسبات انرژی منطقه‌ای و عملکردهای آن کشور چه بوده است؟

۳. چشم‌انداز آینده مناسبات انرژی منطقه‌ای باتوجه به فکر و عمل آمریکا چیست؟ و چه گزینه‌هایی در پیش رو قرار دارد؟

بهره اول - برداشت‌ها و رفتارهای آمریکا

در دوران بعد از فروپاشی شوروی، در یک کلام، سیاست آمریکا، نه براساس وضعیت انرژی، بلکه براساس برداشت‌هایی امنیتی و استراتژیک شکل گرفته که این خود بازتابی از وضعیت درونی و جهانی ایالات متحده است. سه شاخصه اصلی رفتار آمریکا عبارتند از: نگاه آمریکا به خود و دیگران، "منازعه درونی در آمریکا" و "وضعیت جهانی".

برای درک بهتر این شاخصه‌ها ابتدا باید یادآور شد که در مجموع در دوران بعد از فروپاشی شوروی، درخصوص رفتار آمریکا در قبال موضوع انرژی در مناطق شمالی ایران، سه دوره قابل تفکیک می‌باشند. دوره اول سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ را در بر می‌گیرد. در این دوران، هنوز سایه سنگین تفکر جنگ سرد حاکم بوده و نوعی ناباوری درمورد امکان بهره‌برداری از منابع انرژی منطقه خزر در آمریکا وجود دارد. این ناباوری با مفاهیمی چون تداوم فرهنگ اقتصادی کمونیستی و فقدان باز بودن شرایط بوروکراتیک برای فعالیت‌های مربوط به انرژی در جمهوری‌های جدید توضیح داده می‌شود.

اما این ناپاوری بمرور جای خود را به یک خوش بینی افراطی در مورد منابع انرژی آسیای مرکزی و قفقاز می‌دهد. که این دوران که سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ را در بر می‌گیرد بر این باورها استوار می‌شود که "خزر"، "خلیج فارس دوم" است و می‌توان اتکاء سنتی به نفت خاورمیانه را پایان داد. اغراق‌های فراوانی در مورد میزان ذخائر نفتی در این منطقه تا سقف ۲۰۰ میلیارد بشکه در این دوران منتشر می‌شود. ریچارد آدامس^۱ کارشناس نفتی امور خزر معتقد است که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا در دامن زدن به این اغراق‌ها نقش داشته است.

دوران سوم از ۱۹۹۸ تاکنون را در بر می‌گیرد که از بدبینی اولیه و خوش بینی بعدی خبری نیست و به مرور نوعی واقع بینی بوجود می‌آید و "خلیج فارس دوم" جای خود را به "دریای شمال دوم" می‌دهد، عوامل ساختاری در شکل دادن به این واقع بینی از ذخائر مؤثر بوده است. در تمامی دوران‌هایی که بدان‌ها اشاره شد آنچه از آمریکا در عمل شاهد هستیم بروز و ظهور نگاه ویژه‌ای به ایالات متحده و دیگران است که این نگاه براساس شاخصه‌های انرژی تعریف نشده و عمدتاً نشأت گرفته از برداشت‌های (Perception) ویژه آمریکاست که هسته اصلی آن‌ها عبارتند از:

۱. برتری همه جانبه آمریکا^۲ و بدین معنی که آمریکا باید رقم‌زننده نهایی مناسبات استراتژیکی باشد و قدرت مقابلی وجود ندارد.
۲. ایران و روسیه باید بصور مختلف مهار شده و البته چگونگی مهار آن‌ها متفاوت است در نظر برخی از استراتژیست‌های آمریکایی ترکیه بازیگر خوب و قابل تقویت قلمداد می‌گردید.
۳. خاورمیانه منطقه‌ای در دسرساز و بحرانی است و کشورهای منطقه خزر را باید از چرخه خاورمیانه‌ای دور داشت.

نتیجه عملی این برداشت‌ها که بصورت پایداری سیاست خارجی آمریکا در منطقه را

1. Rchert Adams

2. Supremacy

شکل داده، فعالیت نظامی بیشتر، تزریق دیدگاه‌های اخطارگرایانه در مورد ایران و پردازش فضائی است که اولویت اصلی نه بهره‌برداری از منابع انرژی، بلکه نشانیدن چارچوب ویژه امنیتی است.

شاخصه برداشت آمریکا از خود و دیگران را باید با منازعات درونی آمریکا مطالعه کرد تا تصویر رفتاری آمریکا روشن‌تر شود. در آمریکا طی بیش از دهه‌ای که از فروپاشی شوروی می‌گذرد، در مورد انرژی منطقه خزر و بهره‌برداری از آن با سه دسته منازعه روبرو هستیم. دسته اول منازعه بین سازمان‌های دولتی درگیر در تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در منطقه می‌باشد. در این خصوص می‌توان به منازعه وزارت بازرگانی و وزارت انرژی آمریکا از یک سو و وزارت خزانه‌داری از سوی دیگر اشاره داشت. دو وزارت‌خانه اول، به لحاظ منافع می‌دارند، خواهان درگیر شدن جدی در بهره‌برداری از منابع انرژی خزر می‌باشند، در حالیکه دید وزارت خزانه‌داری بر اجرای تحریم‌هایی است که علیه ایران طی سالیان گذشته در آمریکا وضع شده و مانع همکاری شرکت‌های آمریکایی در تعاملات مربوط به ایران در حوزه خزر می‌شود. از سوی دیگر مخصوصاً در چند سال گذشته، نقش وزارت دفاع آمریکا در امور مربوط به منطقه خزر افزایش یافته به گونه‌ای که تشکیلات مستقلی برای امور نظامی و دفاعی آمریکا در این منطقه طراحی و اجرا شده است. قبلاً امور نظامی این منطقه به عنوان زیرمجموعه مناطق همجوار قلمداد می‌گردید.

دسته دوم منازعات درونی آمریکا، به منازعات بین دولت و شرکت‌های خصوصی نفتی برمی‌گردد. شرکت‌های نفتی مخصوصاً در حوزه تعامل با ایران دیدگاه متفاوتی را دارند. برای آنها گذشتن خط لوله از ایران امری اقتصادی و باصرفه است ولی برای دولت با توجه به آنچه که در خصوص برداشت‌ها ذکر گردید چنین نیست.

دسته سوم منازعات به منازعات استراتژیک - فکری برمی‌گردد. بدین صورت که گروهی

از استراتژیست‌های آمریکا معتقد به تعامل و همکاری با بازیگران منطقه‌ای و طراحی یک نظام همکاری منطقه‌ای که در آن سهم بازیگران مختلف ملحوظ گردد می‌باشند، در حالی که مهارگرایان تعامل مخصوصاً با ایران را یا به‌طور کلی رد می‌کنند و یا بصورت گزینشی می‌پذیرند.

برداشت‌های آمریکا از خود و منازعاتی که بدان‌ها پرداخته شده، در کنار شاخصه سوم که وضعیت جهانی است باید مورد مذاقه قرار گیرد. اوضاع و احوال جهانی، بیانگر تلاطم‌های پی‌در پی و به تبع آن تغییر اولویت‌ها و تمرکزهای عملیاتی است. تحولات بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، نظام تمرکز و اولویت آمریکا را دگرگون کرده و بهره‌برداری از انرژی خزر در مقایسه با مواردی مثل مبارزه با تروریسم و جلوگیری از توسعه سلاح‌های کشتار جمعی در مراحل پایین‌تری قرار گرفته است. جالب خواهد بود که به این واقعیت توجه داشته باشیم که روابط روسیه و آمریکا در دوران بعد از فروپاشی، خود با تعدد تمرکز و اولویت روبرو بوده است. در دوران پوتین، روابط آمریکا و روسیه تحول مثبت یافته و از پایداری نسبی برخوردار گردید. اما گفتنی آنکه این پدیده در سال‌های اخیر باعث نشده که آمریکا و روسیه، خزر را بعنوان یکی از اولویت‌های اصلی و مشترک نگاه کنند.

عنصر وضعیت جهانی، عرصه اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد، توجه به انرژی دریای خزر تابعی از وضعیت جهانی قیمت نفت بوده و بانوسانات قیمت نفت، توجه و تمرکز بر بهره‌برداری از انرژی منطقه دستخوش تغییر گردیده است از آنچه که بیان شد این مطلب را می‌توان استنباط کرد که رفتار آمریکا در حوزه‌های فکری و عملی مربوط به انرژی دریای خزر اساساً تابعی از ملاحظات استراتژیک و سیاسی و پردازش خطر و تهدید بوده است، حال باید دید که نتایج این رفتار چه بوده است؟

بهره دوم - پی آمدهای رفتار آمریکا در حوزه مناسبات انرژی خزر

بطور کلی سه پی آمد اصلی را برای مجموعه رفتاری آمریکا می توان متصور بود: "عدم تحرک جدی در بهره برداری"، "تزییق رقابت در منطقه" و "حاشیه ای شدن منطقه در نظام فعل و انفعالات جهانی".

نشیب و فرازهایی که بدان ها اشاره شد، در عمل تحرک و پویایی را در زمینه بهره برداری از منابع انرژی خزر گرفته است. به اعتقاد پیچ^۱، کارشناس آمریکایی امور خزر، شرکت های نفتی آمریکایی در قراردادهایی که با کشورهای منطقه خزر می بندد، عملاً امتیازهای زیادی را گرفته و تعهدات کمتری می دهند. آنچه که از آن با عنوان انعطاف در تنظیم قراردادها یاد می شود، در واقعیت امر، دست کمپانی ها را باز گذاشته تا در کنار و حفظ حضور در منطقه، نتایج بهره برداری نهایی را با تأخیر روبرو کند.

پی آمد دوم - تزییق رقابت به بافت مناسبات امنیتی در منطقه می باشد و این به نوبه خود مانعی در جهت بهره برداری از منابع انرژی خواهد بود ساختار اداری - سیاسی شوروی سابق، به همراه تنوع و تضادهای قومی، نژادی، و مهندسی وسیع و گسترده اجتماعی و دور بودن از تماس های مؤثر بین المللی به اندازه کافی بسترهای تنش آمیز را ایجاد کرده بودند بر این علت سیاست مهارگرایانه و ایجاد تصویرهای خط ذهنی، بر تنش ها افزوده است. بهره برداری از منابع انرژی در منطقه ای که بخاطر جغرافیایی بسته و بنابر ماهیت منابع، پیوستگی و اتصال وجود دارد، در قالب رقابت آمیزی قابل بهره برداری نیستند.

سومین پی آمد، حاشیه ای شدن منطقه در مناسبات بین المللی است. موتور و عامل مؤثر حرکت منطقه در زمینه های اقتصادی، منابع انرژی است. مطالعه بیش از یک دهه منطقه، کندی بهره برداری از منابع انرژی نشان می دهد که منطقه مورد نظر اول از کانون توجه بین المللی

خارج شده و ثانیاً در سطح کنش و واکنش‌های بین‌المللی در مقایسه با سایر مناطق حاشیه‌ای شده است.

یک بررسی منصفانه اقتصادی جا دارد که بر این نکته تأکید کند که همه اشکالات را نباید از زاویه فکر و عمل آمریکا نگاه کرد. عوامل ساختاری و طبیعی و سختی جغرافیایی بهره‌برداری از منابع، عوامل سیاسی چون منازعات منطقه‌ای و قومی، عوامل حقوقی چون ابهام در راه‌های نهایی و حساسیت مسئله ارضی در این مناسبات حقوقی، فقدان ظرفیت اقتصادی لازم برای پاسخگویی به نیازهای مربوط به بهره‌برداری و عوامل دیگر مربوط به ساخت حکومت‌ها نیز باید در بررسی مدنظر قرار گیرند. از طرف دیگر، عملکرد دولت‌ها در مسئله بهره‌برداری از منابع انرژی یکسان و یکدست نیست. قزاقستان موفق‌ترین مورد بهره‌برداری و همچنین انتقال انرژی در منطقه است.

در عین حال نمی‌توان از فضای سیاسی و روانی ناشی از نگرش و رفتار آمریکا و تأثیر کمی و کیفی آن غافل بود. سال‌ها تلاش برای جلوگیری از انتقال لوله‌های نفت از ایران و نهایتاً اتخاذ تصمیم‌های سیاسی با هزینه کردن منابع اقتصادی، پیام‌های مؤثر و منفی بهره‌برداری از منابع انرژی در منطقه را داشته است، و آنچه از نظر تحلیلی حائز اهمیت می‌باشد، جا افتادن و استخوانی شدن نگرش‌های امنیتی و سیاسی در شکل دادن به مناسبات انرژی است. ذکر این نکته جالب به نظر می‌رسد که زمانی که جرج دبلیو بوش رئیس‌جمهور آمریکا شد، برخی از تحلیل‌گران آمریکایی این باور را مطرح کردند که بخاطر علائق و پیوندهای نفتی وی، دولت بوش رابطه بهتری با ایران را شکل خواهد داد و در حوزه خزر فعالیت بهره‌برداری از منابع انرژی جدی خواهد گردید. اما بخاطر فضا و بستر روانی، سیاسی و امنیتی که عمده‌تاً برگرفته از ماهیتی شناخت‌گرایانه^۱ می‌باشد، نه تنها چنین نشد، بلکه ایران‌ستیزی آنچنان در گفتمان سیاست

خارجی آمریکا غلیظ شد که در مجادلات انتخاباتی جاری در آمریکا بحث در این است که کدامیک از کاندیداها توان مقابله بهتری با ایران را دارد.

با تصویری که از رفتار سیاست خارجی آمریکا در قبال انرژی منطقه خزر عرضه گردید حال این سؤال باقی است که چشم‌انداز آینده چگونه است و چه انتخاب‌هایی در مقابل می‌باشد؟

بهره سوم - چشم‌انداز آینده و انتخاب‌های موجود

ابتدا باید گفت که آمریکا، تعیین‌کننده همه مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نیست. در طی دوران بعد از فروپاشی شوروی، ایران و کشورهای منطقه با فعل و انفعالات گوناگونی، چالش‌های ایجاد شده توسط آمریکا در حوزه انرژی را مدیریت کرده‌اند ولی بدون تردید نگرش و رفتار آمریکا سهم بسزائی در کند شدن روند بهره‌برداری داشته است. با توجه به آنچه که مطرح گردید در مورد آینده، می‌توان این ارزیابی‌ها را داشت.

اول، بدترین انتخاب، عدم تحرک منجر به نتیجه ملموس و جدی است. در این انتخاب، عقب‌ماندگی منطقه، حاشیه‌ای شدن آن و ناامن شدن آن نهفته است. نباید با فضای روانی و سیاسی بی‌تحرکی و کم‌تحرکی را دنبال کرد.

دوم، داشتن برداشتی واقعی از ایران ضروری است. سرنوشت بهره‌برداری بهینه از انرژی در خزر، به چگونگی برداشت آمریکا از بازیگران منطقه‌ای مخصوصاً ایران دارد. ایران واقعی در تضاد با ایران تصویری استراتژیست‌های اخطارگرای آمریکا دارد.

سوم، واقعیت مربوط به انرژی منطقه خزر را نباید سیاسی کرد. واقعیت‌بینی نشان می‌دهد که خزر نه خلیج فارس دوم است و نه قابل جایگزین کردن با اوپک. تعداد راه‌های انتقال خطوط انرژی به نفع همه مردمان منطقه و کمکی بر رشد اقتصادی جهان است.

در پایان به‌عنوان جمع‌بندی باید گفت که اگر آمریکا، با پدیده انرژی در خزر، از زاویه

صرفاً سیاسی و امنیتی، آن هم با قرائتی خاص و ویژه و مهارگرانه نگریسته بود، دهه‌ای را که در پشت سر گذاشتیم می‌توانست رونق و توسعه‌ای را بجا گذارد. اگر گذشته درسی داشته باشد، شاید مهم‌ترین آن‌ها این باشد که تصورات و برداشت‌های اخطارگرا باید جای خود را به واقع‌بینی مخصوصاً از نقش قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران بدهد. آیا می‌توان در فضای عمیقاً سیاسی و امنیتی شده، انتظار واقع‌گرایی داشت؟ در پاسخ می‌توان گفت حداقل در عرصه تجزیه و تحلیل چنین امکانی وجود دارد. می‌توان امیدوار بود که واقع‌گرایی تحلیلی اثری بر تصویرپردازی خیالگرانه داشته باشد.

منابع

1. Shirin Akiner, *The Caspian: Politics, Energy and Security*, London, Routledge Curzon, 2004.
2. Adrian W. Burke, "A. U. S. Regional Strategy for the Caspian Sea Basin", *Strategic Review*, Vol.XXVII, No.4, (Fall 1999), pp.18-28.
3. Michael P. Croissant, "U.S. Interests in the Caspian Sea Basin", *Comparative Strategy*, Vol.16, (1997), pp.353-367.
4. The 13th Conference of the Bergedorf Forum "Energy and Geostrategy in the Caspian Region: Actors, Interests, Conflict Potentials", Baku, Azerbaijan, 1998, *International Affairs*, Vol.45, No.3, (1999), pp.113-211.